

در صفحه ۱۲ بخوانید...

نگند بمرم و ناخوانده‌ها بسیار باشند | اسماعیل آذر

وحدت و یگرنگی | مهدی حمزه‌پور

رفتارهای غیر منصفانه، رایج و نگران‌کننده‌اند | امیر حسین جلالی

...

۱۰

زبان کار کرد
سرمایه‌ای نیافته است

چنانچه متن نگاشته‌شده از جمله عوامل ماندگاری و پایداری یک زبان بدانیم و آن را در زمره اصلی‌ترین بخش‌های فرهنگ یک کشور قرار دهیم...



اگر ما این فرهنگ را
به فراموشی بسپاریم...

اگر چه سهم و نقش فرهنگ شفاهی در مقایسه با گذشته در میان عموم کم شده، اما این فرهنگ از بین نرفته و تنها به دلیل پررنگ‌تر شدن...

چرا ایرانیان هنوز با فرهنگ شفاهی زندگی می‌کنند یا «ما حوصله نوشتن نداریم»

پیش به سوی فرهنگ مکتوب



نقش برجسته

فرهنگ مکتوب و قانونمندی فکر

ایرج قانونی

مترجم



و اختراع صنعت چاپ و بیشتر شدن نویسندگان باعث شد تا مردم به فرهنگ مکتوب رویبیاورند. فرهنگی که فاصله‌ای بین گوینده یا همان حکیم و مستمع به وجود می‌آورد. واقعیت این است که در فرهنگ شفاهی حکمتی وجود دارد که در فرهنگ مکتوب نیست و آن حضور حکیم در گفته‌ها و تعاملات است که در شنونده بازتاب خواهد داشت. بر عکس در فرهنگ مکتوب زنده بودن و پویایی از بین می‌رود. اثر مکتوب مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. در این حالت رویکرد و باور فرد مستمع یا خواننده اهمیت دارد نه محتوای حرف‌های فرد حکیم. در فرهنگ شفاهی حکیم و شنونده در تیررس قرار دارند و حکیم با اشتیاق شنونده سر ذوق می‌آید و سخن را ادامه می‌دهد. ولی چنین رابطه‌ای در فرهنگ مکتوب از بین می‌رود. نویسنده در واقع حدیث نفس می‌کند و بسا خود حرف می‌زند و نوشته‌های او پژواک اندیشه‌های اوست. قلم برای افکار حکیم

اما در فرهنگ مکتوب فرد به حاشیه می‌رود و تنها موضوع اهمیت پیدا می‌کند و به این ترتیب قاعده‌مند می‌شود و صورت علمی به خود می‌گیرد. برای فکر معمولاً قوانین وضع نمی‌شود اما فرهنگ مکتوب این کار را انجام می‌دهد و فکر را قانونمند می‌کند در صورتی که باید قوانین گاهی کنار گذاشته شود تا ببینی حکیم چه می‌گوید. شما اگر آثار ارسطو را مطالعه کنید، خیلی زود خسته می‌شوید چون همه نوشته‌های او از اول مکتوب بوده و فرد در پنجه گفته‌های یک طرفه فیلسوف اسیر می‌شود و توانایی این را ندارد که نظر خودش را بیان کند و با نویسنده به بحث بپردازد. اما همین مسأله در آثار افلاطون به گونه‌ای دیگر است. افلاطون نوشته‌های خود را بر مبنای گفت‌وگو نوشته و همین باعث می‌شود تا وقتی شما کتابی از افلاطون را می‌خوانید، خود را یک طرف گفت‌وگو بدانید. خواننده گاهی خود را جای افلاطون می‌گذارد و گاهی به جای مخالف او می‌نشیند. به همین دلیل این امکان به وجود می‌آید که در آثار افلاطون نظر دهید و با آثاری که جزو آثار مکتوب افلاطون است، مانند یک گفت‌وگوی شفاهی برخورد کنید.

فرهنگ به‌طور خلاصه مجموعه دستاوردهای فکری و عملی فرد و جامعه است. بنابراین وقتی صحبت از فرهنگ می‌شود، اعم از شفاهی یا مکتوب باید به این اصل توجه شود که صحبت از همه فعالیت‌هایی است که در مجموع، زندگی هر فرد و جامعه را تشکیل می‌دهد.

آنچه که از ذهن هر فرد می‌تراود یا به قول یونگ از ذهن جمعی حاصل می‌شود و همین‌طور هر آنچه که حاصل فعالیت‌های یک فرد یا جامعه است می‌تواند نام فرهنگ را بر خود بگیرد. بر این اساس هر جامعه‌ای فعالیت‌های فکری آن بیشتر باشد در نتیجه دستاوردهای فرهنگی بالاتری خواهد داشت. فرهنگ شفاهی و رواج آن در جامعه، به میزان زیادی بستگی به گرایش فرهنگ هر جامعه به مطالعه و آثار مکتوب دارد. هر چقدر جامعه توجه بیشتری به آثار مکتوب داشته باشد، فرهنگ شفاهی جای خود را به فرهنگ

مکتوب و مستند خواهد داد. اگر بخواهیم تمثیلی در این‌باره ذکر کنیم، باید گفت فرهنگ شفاهی به میزان قابل توجهی تحت تأثیر شایعات قرار می‌گیرد به این معنا که وقتی موضوعی دهان به دهان می‌چرخد از بار مثبت و تحقیقی آن کاسته می‌شود. نمونه این فرهنگ، گفت‌وگو‌هایی است که بین افرادی که علاقه‌مند به گفت‌وگو‌های خصوصی هستند رواج دارد که گاهی تا حد غیبت هم پیش می‌رود. با این روند، طبیعتاً فرهنگی شفاهی نمی‌تواند جدا از برخی شایعات و دیدگاه‌های نادرست و غیر تحقیقی باشد که بین افراد رواج دارد. ویلیام جیمز در خصوص فرهنگ دو دیدگاه دارد. فرهنگ زبانی و فرهنگ مکتوب یا همان فرهنگ شفاهی که اعتبار مسائل به شخص گوینده بستگی دارد.

نسخه‌های تاریخی از زبان کسانی بیان می‌شود که می‌تواند مورد قبول باشد اما غالباً این‌طور نیست چون گوینده زمان گفتن یک واقعه دچار اشتباهات ناخواسته‌ای می‌شود که بعداً استناد به آنها موجب تحریف مسائل

تاریخی شده است. با این حال نباید فراموش کرد که بسیاری از آثار تاریخی مکتوب در فرهنگ ایرانی و جهانی مبتنی بر فرهنگ شفاهی است. برای مثال تاریخ بیهقی که یکی از ارزشمندترین و مستندترین تحقیقات تاریخ در حوزه تاریخ غزنویان است براساس فرهنگ شفاهی نگاشته شده و همین‌طور تاریخ مشروطه احمد کسروی که هر دو، کتابی ارزشمند بر بنیاد تاریخ شفاهی هستند به این معنا که نگارندگان این تاریخ‌ها براساس گفت‌وگو‌هایی که با چهره‌ها و شخصیت‌های معتبر داشته‌اند آنها را مکتوب کردند.

آنچه که در فرهنگ شفاهی اهمیت دارد، این است که مولف تا چه حد در حوزه کار خود تسلط داشته باشد و افرادی را که برای گفت‌وگو انتخاب می‌کند چندان مورد اعتماد باشد که آنچه از آنها ثبت می‌کند، قابل اعتماد باشد. این از این‌روست که در تاریخ بیهقی مولف پیوسته از واژه «ثقه» (مورد اطمینان)

یادداشت

فرهنگ شفاهی رانمی‌توان نفی کرد



محمد بقایی‌ماکان پژوهشگر

استفاده می‌کند و پیش از هر نام مصاحبه شونده‌ای این کلمه را ذکر می‌کند که او مردی است «ثقه» به این معنا که او مردی است مورد اطمینان. بنابراین فرهنگ شفاهی را نمی‌توان به کلی نفی کرد اما استفاده از آن باید بسیار با احتیاط انجام گیرد و این کار تنها از عهده کسانی برمی‌آید که در خصوص موضوع مورد مطالعه خود دقت و شایستگی لازم را داشته باشند. نکته بعدی که در مورد فرهنگ‌ها باید مورد توجه قرار گیرد، این است که به‌طور طبیعی هیچ فرهنگ مکتوبی نمی‌تواند بدون اتکا به فرهنگ شفاهی شکل بگیرد. فرهنگ مکتوب مثل دستور زبان است که ابتدا یک جامعه براساس قواعد خاصی صحبت می‌کند اما بعد کسانی به‌عنوان دست‌نویس پیدا می‌شوند که آنها را مکتوب می‌کنند و در اختیار دیگران قرار می‌دهند. اساس فرهنگ مکتوب معطوف به فرهنگی است که در ذهن‌ها وجود دارد و بر زبان‌ها جاری شده و بعد تبدیل به یک اثر شده است. برای مثال شاهنامه فردوسی و همچنین ایلیاد هومر که هر یک از آنها پایه‌ریز یک

فرهنگ شفاهی از این منظر در عصر ما یکی از مسائل گمراه‌کننده به شمار می‌آید چرا که باعث شده اشتباه تاریخی ثبت شود. برای مثال اطلاعاتی که در دانشنامه‌های آزاد که دست چپ خود را از راست می‌شناسند، در نهایت فضل و آگاهی و دانش معرفی می‌شوند و القاب و عناوین شگفت‌آوری به آنان داده می‌شود

مدنیت به شمار می‌آیند در واقع از ذهن پیشینیان به وسنبله چهره‌هایی برجسته مثل فردوسی و هومر برآمده شده است. اما آنچه که امروزه از فرهنگ شفاهی به ذهن می‌نشیند دارای چنین تعریفی نیست زیرا با توجه به امکانات رسانه‌ای که در چند دهه اخیر معمول شده نظرات، گفت‌وگو‌ها و شنیده‌ها و دیدگاه‌ها از طریق رسانه‌های مختلف به صورتی اشاعه می‌یابد که گاه به دلیل آن که عامل اشاعه‌دهنده از قبیل رادیو و تلویزیون در اکثریت مطلق قرار دارند، صحت و سقم فرهنگ واقعی پوشیده می‌ماند. برای مثال وقتی مجله‌ای مانند نشنال جئوگرافی با چیزی حدود ۱۶ میلیون شمارگان در جهان توزیع می‌شود که نام خلیج همیشه فارس را تحریف می‌کند و با توجه به کثرت تیراژ این تأثیر نادرست را در جهان می‌پراکند، حقیقتی تاریخی از میان می‌رود. شاید بتوان گفت که فرهنگ شفاهی از این منظر در عصر ما یکی از مسائل گمراه‌کننده به شمار می‌آید چرا که باعث شده یک اشتباه تاریخی ثبت شود. مثال دیگر اطلاعاتی است که

فرهنگ شفاهی و رواج آن در جامعه، به میزان زیادی بستگی به گرایش فرهنگ هر جامعه به مطالعه و آثار مکتوب دارد. هر چقدر جامعه توجه بیشتری به آثار مکتوب داشته باشد، فرهنگ شفاهی جای خود را به فرهنگ مکتوب خواهد داد. فرهنگ شفاهی به میزان قابل توجهی تحت تأثیر شایعات قرار می‌گیرد به این معنا که وقتی موضوعی دهان به دهان می‌چرخد از بار مثبت و تحقیقی آن کاسته می‌شود

در دانشنامه‌های آزاد اینترنتی درج می‌شود که گاه کسانی که دست چپ خود را از راست نمی‌شناسند، در نهایت فضل و آگاهی و دانش معرفی می‌شوند و القاب و عناوین شگفت‌آوری به آنان داده می‌شود که باز هم به دلیل آنچه این عامل رسانه‌ای در اکثریت قرار دارد به نادرست مورد توجه کاربران قرار می‌گیرد. اگر بخواهیم آغاز آشننگی فرهنگ شفاهی را به دقت معلوم کنیم باید گفت این ناسامانی از زمان پیدایش صنعت چاپ به وسیله گوتمبرگ آغاز شد و از همان زمان دنیای مسیحیت دست به انتشار آثار مدنیت‌نویان بلکه با علم جدید کملاً مغایر بود و همین امر سدی شد در جلوگیری از چهره‌هایی مانند ولتر، جان لاک، مونتسکیو و امثال آنها نمی‌بود هنوز هم منطبق ارسطویی بر اندیشه غرب یا به عبارت دیگر تفکر قرون‌وسطایی بر فرهنگ غرب حاکمیت داشت.